

## بعضی ویژگی‌های ادبی و زبانی ترجمه‌ی «تفسیر طبری»

عبدالجمال حسن اف\*

### چکیده

در مقاله مختصر مضمون و محتوای یکی از آثار گرانبهای ترجمه‌ی عصر ۱۰ «ترجمه‌ی تفسیر طبری» بررسی گردیده، بعضی ویژگی‌های لغوی و کلمه‌سازی آن به رشته‌ی تحلیل کشیده شده است. با ذکر مواد فاکتولوژی (*factology*) فراوان و تحلیل آن‌ها از نگاه زبان‌شناسی نشان داده شده است که اثر مذکور در انعکاس نمودن ثروت‌های غنی زبان نیاکانمان مقام شایسته‌ای دارد. تدقیق کامل زبان اثر می‌تواند بهر آشکار نمودن بسیاری نکته‌های پیچیده‌ی ویژگی‌های زبان قرن ۱۰ به حیث رهنما خدمت کند.

واژه‌های کلیدی: ترجمه، تفسیر، تیمولوژی [ریشه‌شناسی]، گویش‌ها، صرف، نحو، اسلوب‌شناسی تاریخی، زبان‌های ایرانی.

سده‌ی ۱۰ میلادی را برحق «عصر زرین فرهنگ ایرانی» خوانده‌اند، زیرا محض [فقط] در این دوران آثاری به طبع رسیده‌است که پایه‌ی استوار زبان و

---

\* پروفیسور، دکترای علوم فیلولوژی، استاد دانشگاه دولتی خجند

ادبیات فارسی-تاجیکی به شمار آمده، اهل ادب دوران بعدی که واقعاً معماران سخن محسوب می‌شوند، بناهای دیگر کلام بدیع را بر همین اساس بنیاد نهاده‌اند. درست‌تر این است که آثار ایجادنموده‌ی آن‌ها بنا هم نبوده، بلکه تزیین و آرایش همان کاخ سخن است که بنیاد آن را ابرمردان سخن همانند فردوسی گذاشته‌اند. این است که از مطالعه‌ی آثار آن‌ها «... طرز تحریر شیرین‌تر از قند ... به خوبی دیده و فهمیده می‌شود» (۲، ص. ۵۳۴). گذشتگان ما «این زبان را به مقامی رسانیده‌اند که می‌تواند دقیق‌ترین معانی و لطیف‌ترین احساسات و عمیق‌ترین افکار را با فصیح‌ترین وجه تعبیر و با بدیع‌ترین صورت و قالب بیان کند» (۴، ص. ۳۹۷). در این جاده زبان آثار ترجمه نموده‌ی عهد سامانیان مقام خاصه و موقع شایسته‌ای را اشغال می‌نماید که یکی از آن‌ها «ترجمه‌ی «تفسیر طبری» است. اثر مذکور در ردیف سه آثار منشور این دوران چون «مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری»، «ترجمه‌ی تاریخ طبری»، «حدود العالم من المشرق الی المغرب» مجهول المؤلف از جمله قدیم‌ترین نثر فارسی دری به حساب آمده، محققان زبان آن را «فارسی دری ساده و لطیف» (۳، ج. ۱، ص. ۲۶۵)، «بسیار سلیس و ساده و شیوا» (۷، ص. ۶۳)، «بهترین سرمایه و گرانمایه‌ترین گنجینه ... برای حفظ و گسترش زبان فارسی» (۱، ص. ۶۰۳)، «فرهنگ فارسی بسیار غنی و ریشه‌دار در کشورهای فارسی‌زبان» (۱، ص. ۶۰۵)، «از غنی‌ترین متون فارسی قدیم از حیث لغات و ترکیبات فارسی» (۵، ص. ۶۳۴) به شمار آورده‌اند که واقعاً درست است.

وقتی که نسخه‌ی عربی این کتاب را که با نام «جامع‌البیان فی تفسیر

القرآن» مشهور است، از بغداد آوردند، چهل مصحف بوده است و طوری که یاقوت حموی تأکید می‌نماید، اصل کتاب در سی هزار ورق بوده است (نک. ۹، ص. ۷۳۸-۷۳۹). زمان ترجمه شدن تفسیر نامبرده به طور دقیق معلوم نیست. ظاهراً ترجمه‌ی آن در یک زمان با «تاریخ طبری» جریان گرفته، شاید در حدود سال ۳۵۲ هـ.ق. (۹۶۳ میلادی) یا سالی پیش و پس انجام یافته باشد. ترجمه‌ی مذکور ابتدا در چهارده مجلد گرد آمده، بعداً آن را هفت مجلد کرده‌اند (نک. ۳، ج. ۲، ص. ۳۴). تاریخ به پارسی ترجمه گردیدن کتاب مذکور در آغاز آن چنین آمده است: «و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد ابن جریر الطبری، رحمه الله علیه، ترجمه کرده به زبان پارسی و دری راه راست. این کتاب نبشته به زبان تازی و به اسنادهای دراز بود. و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور ابن نوح ابن نصر ابن احمد ابن اسماعیل، رحمه الله عليهم اجمعین. پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مر این را ترجمه کند به پارسی. پس، علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد که «روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم». گفتند: «روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کس را که او تازی نداند. و دیگر آن بود که این زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل (ع). همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی...» (۱۷، ج. ۱، ص. ۴).

به این طریق، «عده‌ای بیش از بیست نفر» از علماء و فقهای ماوراءالنهر (۱۸، ص. ۵۶۲) از منطقه‌های بخارا، بلخ، سمرقند، اسپبجاب، فرغانه و مانند

این‌ها (۱۷، ج. ۱، ص. ۴) به ترجمه‌ی تفسیر مذکور پرداختند. زیادی ترجمان‌های اثر را از همین نکته پی بردن ممکن است که در اثر تأثیر گویش‌های منطقه‌های گوناگون ماوراءالنهر تاریخی احساس می‌گردد که آن بی‌شبهه از تحت تأثیر شیوه یا لهجه‌ی مترجمان [تأثیر گویش زبان مترجمان بر ترجمه] گواهی می‌دهد. این اقدام تا حدی است که ترجمه‌ی بعضی سوره‌ها مثل «انفال» (ج. ۱، ص. ۴۸۹-۵۰۲)، «توبه» (ج. ۱، ص. ۵۰۴-۵۲۷)، «نحل» (ج. ۱، ص. ۶۹۸-۷۱۳)، «الاسراء» (ج. ۱، ص. ۷۱۹-۷۳۱)، «کهف» (ج. ۱، ص. ۷۳۹-۷۵۲)، «مریم» (ج. ۱، ص. ۷۶۵-۷۷۲)، «طه» (ج. ۱، ص. ۷۸۷-۷۹۶)، «حج» (ج. ۱، ص. ۸۴۷-۸۵۵) سر تا پا با استفاده‌ی فراوان عناصر گویشی جریان گرفته است. چون دلیل می‌توان این‌جا چند جمله را ذکر کرد که در آن‌ها پیشنندهای حصه‌های نامی و فعلی، کلمه‌های یاری‌رسان، پسوندهای کلمه‌ساز به گونه‌ی گویشی مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

تا بردارند گناه‌های ایشان تمام روز رستخیز و از بزه‌های آن کس‌ها که گم کنند از توحید ایشان وی دانشی، بدان چه می‌کنند از گناهان (ج. ۱، ص. ۷۰۱). و دوست داشتید که و خداوند سلاح بودن بیودی آن کاروان به غنیمت شما را (ج. ۱، ص. ۴۹۰). و هر که برگرداند بر ایشان آن روز پس پشت خویش را، مگر فاگردنده‌ای بود مر کارزار کردن را واپناهنده‌ای بود وا سوی گروهی به درستی بازگشت به خشمی از خدای. و واشدنگاه او دوزخ و بدا واگشتن‌گاهها (ج. ۱، ص. ۴۹۱). و خدای بیافریدست شما را از آنچه آفریدست سایه‌وان‌ها و کردست شما را از کوه‌ها، غارها و جای‌ها و کرد شما را پیراهن‌ها ... (ج. ۱، ص. ۷۰۷).

و پیکار کنند آن کس‌ها که کفرانند به ویهوده به کفر و شرک... (ج.ا. ص. ۷۴۶).

و اگر واخواهند بنی قریظه که دستان آرند با تو، بغیریوند ترا به صلح کردن وا تو... (ج.ا. ص. ۴۹۹).

لازم به تذکر است که ترجمه‌های تفاسیر در گذشته در ردیف آثار به زبان مادری شاعر و نویسندگان تألیف‌گردیده، در انعکاس بایگرای [غنای] زبان نیاکانمان نقش سزاواری را بازیده‌اند. چنانچه قسمی از چنین آثار لفظ «بسم‌الله» را به ده گونه ترجمه نموده‌اند (نک. ۱، ص. ۶۰۳).

باید گفت که در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» قصه‌های پیغامبران، گفتارهای علی‌حده حکمت‌آمیز با زبان بسی ساده، روان، سلیس بیان شده‌اند. به سلسله‌ی چنین قصه‌ها می‌توان حکایت فرو نشاندن خشم (ج.ا. ص. ۲۲۲-۲۲۳)، طرز زندگی مردم در زمان نوشیروان عادل (ج.ا. ص. ۳۰۱)، قصه‌ی پیرزن، بز و به شیر درآمدن آن (ج.ا. ص. ۳۲۵)، قصه‌ی خضر (ج.ا. ص. ۷۵۸-۷۶۰)، قدرت خدا و باران (ج.ا. ص. ۸۴)، قوه‌ی چهل مرد را داشتن موسی (ج.ا. ص. ۱۵۴...)، قصه‌ی عصای موسی (ج.ا. ص. ۱۶۲)، از همه فاضل‌تر بودن نماز عصر (ج.ا. ص. ۷۴۲) و دهها دیگر را منسوب دانست.

یکی از چنین قصه‌های عجیب از جانب سلیمان بنیاد کرده شدن مسجد است (ج.ا. ص. ۱۴۰-۱۴۱). در قصه‌ی یوسف باشد، در برابر قید بسیار مسائل دیگر، امثال خیانت، دروغگویی، منافقی، حرمت پدر و عاقبت بی‌اعتنایی فرزند می‌رود:

«پس یعقوب کار بساخت و همه‌ی اهل بیت خویش را برگرفت و روی به مصر نهاد. چون یوسف خبر آمدن پدر بشنید، همه‌ی سپاه خویش را برنشاند و ملک مصر با یوسف برفت. چون چشم او بر پدر افتاد، همه‌ی سپاه را پیاده کرد و خود با ملک مصر پیش رفت و مر پدر را به بر اندرگرفت و سر و روی او بوسه داد و پدرش را به مصر فرو آورد به خانه‌ی خویش. و خدای عزّ و جلّ وحی فرستاد سوی یوسف، گفت: «یا یوسف، چرا پیش پدر رفتی، پیاده نگشتی و حرمت او نگاه نداشتی؟ بدان که اینچنین کردی، پیغامبری از نسل تو ببرد و هرگز تو را هیچ فرزند پیغامبر نبود». گروهی گویند: «جبرئیل اندر آن وقت به نزدیک یوسف آمد که پدرشان را پیاده نگشت، گفت: «مشت فراهم کن». فراز کرد. گفت: «اکنون باز کن». باز کرد. دودی از سر انگشتان یوسف بیرون آمد و به هوا اندر بشد، گفت: «یا جبرئیل، این چه بود؟» گفت: «این آن است که نسل تو نیز پیغامبر نبود» (ج. ۱، ص. ۶۴۹-۶۵۲).

قصه‌ی به امر خداوند پیدا شدن رزق ابراهیم و زوجه‌اش نیز بسا عجیب است: «پس ابراهیم با ساره و هاجر از مصر برفتند. و هم بدین حدّ فلسطین بازآمد. و به نزدیک لوط جایی بود، نام عوصاء، و همه بیابان بود و آنجا هیچ آدمی نبود. و ابراهیم با ساره و هاجر آنجا فرو آمدند و آب نیز نبود. و ابراهیم یک چاه بکند و آب خوش برآمد. پس، آنجا همی‌بودند و طعام که با خویشان داشتند، سپری شد و هیچ نماند. و همه گرسنه مانده بود (اند). و ابراهیم یک جوال برگرفت، تا برود و طعام آورد. و چون به میانه‌ی راه رسید، خوابش بگرفت. و آن جوال زیر سر کرد و بخوفت. و چون از

خواب بیدار شد، روز بی‌هنگام شده بود و هیچ جای نتوانست شد و بازگشت. و گفت: «امشب باز پیش عیال روم که ایشان تنهاند و فردا بروم». و چون نزدیک هاجر و ساره رسید، شرم داشت (که دست تهی پیش ایشان رود که همه گرسنه بودند، و لختی ریگ در جوال کرد و با خود بُرد و گفت: «تا ایشان چنان دانند که من چیزی آوردم». و آن جوال ریگ بُرد و آنجا بینداخت. و پاره‌ای از آن سوتر شد و بخوفت. و ساره مر هاجر را گفت که: «برخیز و بنگر، تا خود چه آورده است؟» و شب تاریک بود و هاجر برخاست و نگاه کرد جوال را پُر آرد دید و گفت که: «آرد است که آورده است». گفت: «پاره‌ای آرد خمیر کن، تا نان پزیم». و آن آرد خمیر کردند و نان پختند، چون نان پخته بود، ابراهیم را بیدار کردند و گفتند که: «برخیز و چیزی بخور که نان پخته کردیم». و ابراهیم برخاست و با خود می‌گفت که: «یا رب، آرد از کجا آوردند که نان پختند؟». پس، از ایشان پرسید که: «آرد از کجا آوردی که نان پختی؟» ایشان گفتند که: «از آن آرد پختیم که تو آوردی». ابراهیم برخاست و آن جوال پُر آرد دید با گندم آمیخته و گندم از آرد جدا کردند و آرد به نان می‌پوختند. و ابراهیم آن گندم بدان صحرا بکشت و گندم می‌رسید و می‌دروید و آنجا همی‌بود. و آن همه نعمت که ابراهیم را جمع شد همه اصل از آن گندم و آرد بود که حق تعالی به قدرت خویش آن را پیدا کرده بود. و ابراهیم آن سر چاه استوار کرد و آن‌جای‌ها آبادان کرد. و عمارت می‌کرد و کشت و ورز می‌کرد. و گوسفندان را بسیار جمع کرد و از هر جای روی بدان‌جانب نهادند. و هر که عمارتی می‌کرد و بنای می‌نهادند، تا شهری بزرگ گشت» (ج. ۱، ص. ۴۱۸-۴۱۹).

به جز وجود قصه‌های بسیار دل‌آشوب در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» اخبار سودمندی عاید به [در مورد] مسائل مختلف دین، اسلام، طرز حیات سالم و مانند این‌ها به نظر می‌رسند که به سلسله‌ی آن‌ها می‌توان گفتار را راجع به آهسته، باملاحظه عمل کردن (در شش روز آفریده شدن دنیا از طرف خدای عزّ و جلّ و در شش روز محو کرده شدن آن (ج. ۲، ص. ۵۳۶-۶۱۸)؛ مقدار سوره، آیه، کلمه و حرف قرآن (وجود ۱۱۴ سوره، ۶۲۰۵ و یا ۱۰ یا ۱۳ یا ۱۴ آیه در قرآن، ۷۷ هزار و هفتصد و یک کلمه، ۳۲۴ هزار و سیصد و نود حرف داشتن آن (ج. ۱، ص. ۸)؛ مقدار وقت نماز (اوّل پنجاه، ثانیاً بیست، ثالثاً پنج وقت مقرر شدن نماز (ج. ۱، ص. ۱۰۶، ۱۶۴، ۱۶۶، ۳۳۲، ۷۳۶، ۷۳۸؛ ج. ۲، ص. ۶۲۹)؛ پنج عبادت («و هم پیغامبر گفت، علیه السلام که پنج چیز است که نگرستن اندر او عبادت است: اوّل نگرستن به روی علما از عبادت است و دیگر نگرستن بر روی مادر و پدر از عبادت است و سه دیگر نگرستن در قرآن از عبادت است و چهارم نگرستن به خانه‌ی کعبه اندر از عبادت است و پنجم نگرستن به آب زمزم از عبادت است» (ج. ۱، ص. ۶)؛ در باره‌ی سجده‌ی آفتاب و مهتاب («و از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، کرم الله وجهه، خبر کنند که او پرسیده است از پیغامبر علیه السلام که: «این آفتاب و مهتاب که به یک‌جا فرو روند، کجا باشند تا دیگر روز؟ پیغامبر علیه السلام گفت که: «چون فرو شوند، ایشان را همی‌برند تا به زیر عرش خدای عزّ و جلّ و سجده همی‌کنند تا وقت برآمدن باشد و آن‌گه دستوری خواهند از خدای عزّ و جلّ، تا برآیند و همچنین همی‌باشند و همی‌روند تا روز رستخیز و آن‌گه در توبه دربنند» (ج. ۲، ص. ۶۶۰)؛ در باره‌ی مُرده



گردانیدن زنده و زنده کردن مُرده «و مثال این زنده از مُرده بیرون آوردن آن است که خایه‌ی مرغ مُرده است که از مرغ زنده بیرون می‌آرد و باز مرغ زنده از خایه‌ی مُرده بیرون می‌آرد. و نیز گفته‌اند که مسلمان از کافر بیرون آید و کافر از مسلمان بیرون آید و مسلمان زنده است و کافر مُرده» (ج. ۲، ص. ۴۵۰) و مانند این‌ها داخل کرد.

چون سخن از عبادت رفت، این‌جا می‌خواهیم در خصوص به جا آوردن آن با لباس تازه و پاک اشاره‌ای از یک گفتار ابوبکر صدیق کنیم که در اثر مورد تحلیل آمده است:

و ابوبکر، رضی الله عنه، وصیت کرده بود که باید که چون من از دنیا بروم، زن من مرا بشوید، اسماء بنت عمیس و پسر عبد الرحمن آب بریزد و باید که به جز این دو تن هیچ کس دیگر مرا نبیند. و بفرمود که: «آزاری و ردایی کهنه به کفن من کنید، از بهر آن‌که جامه‌ی نو زندگانی را باید که بدان عبادت کند و مرا کفن خاک را همی‌باید و اگر کهنه باشد، روا بود» (ج. ۲، ص. ۲۰۴).

بنابراین در «ترجمه‌ی «تفسیر طبری» در ردیف بهترین قصه و روایات سخنان حکمت‌آمیز به طور فراوان به نظر می‌رسند که همه‌ی آن‌ها با زبان ساده و فهما، آسان و بدون سخن‌پردازی‌های نابرجا بیان شده‌اند. چون سخن از زبان اثر یادشده رفت، این‌جا لازم می‌دانیم که چند نکته‌ای مربوط به ویژگی‌های لغوی، صرفی و نحوی این اثر گران‌بها گفته شود. باید گفت که در مورد زبان این اثر، تا جایی که به ما معلوم است، نه در خارجه و نه در زبان‌شناسی تاجیک تدقیقات جدی و گسترده تا حال انجام نیافته است. ذکر

مواد فاکتولوژی اثر مذکور در فرهنگ نامه‌های فارسی و تاجیکی قریب که [تقریباً] درج نشده است. حتّی عالم و لغت نویس مشهور ایران علی‌اکبر دهخدا از پره [به طور کامل] جای ندادن مواد این اثر در لغت نامه‌اش تأسّف خورده نوشته است: «من در «شاهنامه» استقصای کامل کرده‌ام، اما بعد از «شاهنامه» سه کتاب هست که باید در تمام کلمات، بلکه تمام حروف آن تتبع تام به عمل آید و عمر و وقت من اجازت نکرده و بر آیندگان است که این وجیبه را ادا کنند و آن سه کتاب «ترجمه‌ی تفسیر طبری»، «ترجمه‌ی تاریخ طبری» و «تاریخ ابوالفضل بیهقی است» (۴، ج. ۱، ص. ۴۱۰).

از این جهت حق به جانب عزیزالله جوینی است که می‌نویسد: «ترجمه‌ی تفسیر طبری» می‌تواند مانند یک فرهنگ فارسی بسیار غنی و ریشه‌دار در کشورهای فارسی‌زبان به حساب آید و حکم یک مرجع را داشته باشد» (۱، ص. ۶۰۵). واقعاً در اثر مورد تحلیل خیلی واژه‌هایی مورد استفاده قرار گرفته‌اند که ما آن‌ها را در هیچ یک از فرهنگ نامه‌های دسترس نیافته‌ایم. در دایره‌ی یک مقاله مجال آن نیست که راجع به تمام ویژگی‌های لغوی و صرفی و نحوی این اثر گرانمایه به خواننده‌ی گرامی اخباری داده شود. از این رو، این جا لازم می‌دانیم که به نکته‌های بیشتر جالب آن به خاطر جلب توجّه شاگردان به پژوهش‌های آینده چند اشاره شود.

۱. اولین ویژگی که به نظر می‌رسد، وجود دو اسلوب بیان در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» است. خواننده هنگام مطالعه می‌تواند بین زبان ترجمه‌ی سوره و آیت‌های قرآنی و زبان قصّه‌ها، تفاوت‌های جدّی را از استفاده‌ی واژه‌ها سرکرده [شروع کرده] تا کاربرد قالب‌های کلمه‌سازی، عبارت

آرایی و جمله‌پردازی مشاهده نماید. اگر آثار ترجمه‌زدگی [تأثیر زبان متن اصلی: عربی] در زبان ترجمه‌ی سوره و آیت‌ها بسیار به نظر رسد، پس زبان قصه و روایت‌ها از چنین تأثیری تا اندازه‌ای آزاد است. این حالت نه تنها در جای جزی‌های جمله احساس می‌شود، بلکه باز هنگام به جای شخص دوّم جمع [شما]، آوردن شخص سوّم جمع فعل [آنها]، برای افاده‌ی یک فاعل، به کار بردن یک فعل تنها و یک فعل جمع در عین یک جمله و مانند این‌ها دیده می‌شود:

یا آن کس‌ها که بگرویدند (بگرویدید)، مگیرید کافران را. و او همی رغبت شما کند و می‌گوید که شما به طلب او آمده است، تا او را به مدینه بری (ج. ۱، ص. ۳۱۴). اگر چنین است که او را بخواهید برد، چینیکه من شما را وصیت کردم، بتوانید داشتن و نگذاری که او را رنجی و درآمدگی باشد از هیچ نوع (ج. ۱، ص. ۳۱۴).

در ترجمه‌ی آیات در اثر مذکور، تأثیر جمله‌بندی زبان عربی تا درجه‌ای است که هنگام برگردان جمله‌ی فارسی-تاجیکی به عربی عوض کردن جزی‌های جمله لازم نمی‌شود (۵، ص. ۶۴۰). از تحلیل ساختار جمله‌های آثار این دوره، به خصوص ترجمه‌ها می‌توان به نتیجه‌ای رسید که اهل ادب دوران سامانیان صرف نظر از آن‌که از استفاده‌ی واژه‌های اقتباسی عربی هر چه بیشتر خودداری کرده‌اند، ولی در جمله‌سازی در اکثر موارد تحت تأثیر زبان عربی مانده‌اند، در دوران بعدی باشد، حادثه‌ی عکس روی داده است، یعنی قالب جمله‌سازی‌ها هر چه بیشتر در زمینه‌ی طبیعت زبان خودی صورت گرفت، اما شمار لغات بیگانه رو به افزایش آورد. وابسته به این مسئله یادرس کردن

[یادآوری] یک نکته‌ی دیگر لازم به نظر می‌رسد. اگر زبان «ترجمه‌ی تفسیر طبری» با «ترجمه‌ی تاریخ طبری» که هر دو قریب در یک زمان برگردان شده‌اند، مقایسه کرده شود، تفاوت‌های چشم‌رسی را بین آن‌ها می‌توان مشاهده نمود. آثار ترجمه در برگردان «تفسیر طبری»، از روی مشاهده‌های ما، نظر به «تاریخ طبری» به مراتب بیش است، زیرا تعداد لغات قرآنی در آن برتری داشته، مترجمان در موردهای علی‌حده به موجب نیازمندی واژه‌های عجیب فارسی-تاجیکی را به حیث مرادف کلمات قرآنی مورد استفاده قرار داده‌اند: افسوس‌کنان (ریشخندکنان)، روز بزرگ (قیامت)، ترسکاران (الخاشعین)، گمانندان (الممتزین)، دشمنزگی، دشمنانگی (عدوان)، راهیافته‌تر (اهدی): چون گشاده شد شما را، صید کنید (و برمداراد شما را دشمنزگی گروهی) که دور کنند شما را از مزگیت [مسجد] حرام.. (۱، ص. ۳۳۰). ای آن کس‌ها که بگرویدید، چون سخن به نهانی گوید با شما، مه سخن به نهانی گوید به بزه و دشمنزگی و نافرمانی پیغامبر (ج. ۲، ص. ۵۸۳).

۲. زبان قصه‌های مربوط به پیغامبران که در اثر مورد تحلیل موجودند، می‌تواند برای اسلوب‌شناسی تاریخی مواد ارزشمندی دهد. در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» یک سلسله قصه‌های به روزگار پیغامبران ارتباط داشته در چند مورد تکرار شده‌اند. مثلاً، از روی مشاهده‌های ما، قصه‌های موسی، سلیمان، ابراهیم، حادثه‌ی قصد به جان پیغمبر و ده‌ها روایت‌های دیگر در چندین مورد ذکر گردیده‌اند، ولی هر دفعه با اسلوب دیگر، کاربست واژه و افاده‌های گوناگون، استفاده‌ی قالب‌های مختلف بیان به قلم آمده‌اند. قیاس پارچه‌های

علی حده چنین قصه‌ها می‌تواند بسیار تفاوت‌های بیان را آشکار سازد.  
۳. رابطه با زبان‌های کهن و میانه ایرانی. چنین ویژگی اثر را می‌توان به گروه‌های ذیل تقسیم‌بندی نمود:

الف) در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» تعداد زیاد واژه‌ها با املای زبان‌های کهن یا میانه‌ی ایرانی ضبط شده‌اند که آن‌ها در آثار دیگر این دوره و عصرهای منبعه [بعدی] به نظر نمی‌رسند: مزغ (ر.ب. mazga ج. ۱، ص. ۵۲؛ ج. ۲، ص. ۶۱، ۱۸۲، ۲۳۳، ۳۱۳)، فروخ (فروغ) (ج. ۱، ص. ۴۱۰)، دیک (ر.ب. daika-ج. ۱، ص. ۵۳۷؛ ج. ۲، ص. ۱۲۴-۱۲۵)، بوجشک (ر. م. winjishk-ج. ۱، ص. ۴۲۳): ... شمشیر عبدالرحمن بر سر علی، رضی الله عنه، آمد و به استخوان سر بگذشت و به مزغ سر برسد (ج. ۲، ص. ۲۳۳). و آن‌جا مزگیتی بود از سنگ و آن‌جا نماز کرد و آن‌جا نان دیک پختند... (۱، ص. ۵۳۷).

ب) بعضی کلمه‌ها موافق تلفظ یکی از زبان‌های میانه شمال غربی ایرانی، مثل پارتی به کار رفته‌اند. چنانچه در اثر کلمه‌ی خروس در چند جای به گونه‌ی خروه ضبط گردیده است: در آسمان چهارم مرغی را دیدم سپیدتر از عاج بر مثال خروهی... (ج. ۱، ص. ۱۶۹). جبریل، علیه السلام، گفت: «این خروهی سپید است...» (ج. ۱، ص. ۱۶۹). جمله خروهان زمین آواز او بشنوند... (ج. ۱، ص. ۱۶۹)

طوری که معلوم است، "s" ایرانی قدیم در زبان‌های شمالی غربی ایرانی به "h"، ولی در شاخه جنوب غربی به "s" می‌گذرد:

mas-meh, kas-keh, winas-winah xros-xroh- ниг. ۱۴, с.

۲۵۳. (نک. ۱۴، ص. ۲۵۳).

در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» فقط در یک مورد شکل خروس استفاده شده است (ج. ۱، ص. ۷۳۳).

ج) در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» بعضی واژه‌ها به کار رفته‌اند که اگر چه بعدها از دایره‌ی ترکیب لغوی زبانمان بیرون رفته‌اند، ولی در زبان‌های معمول دنیای امروزه گردش فعال دارند. مثلاً در این اثر کلمه‌ی **جک** که آن خود گونه‌ای از واژه‌ی **چک** است، دچار می‌آید [روبرو می‌شود]. گفت: «آن **جک** بیار که یوسف بخیریدی از برادران». مالک آن **جک** بیاورد و پیش ایشان بنهاد. ایشان آن **جک** برداشتند و برخواندند. نگاه کردند، خطّ خویش اندر آن **جک** بداده بودند (ج. ۱، ص. ۶۴۷).

**چک** یا **جک** در این عهد به معنای معاهده یا تصدیق‌نامه استفاده می‌شده است. بعدتر این واژه گونه‌ی **معرب سک**، **شک**، **شاک** را پذیرفته، به ظنّ قوی، به واسطه‌ی زبان عربی به زبان‌های اروپایی، مثل انگلیسی (**check**)، روسی (**чек**) انتقال یافته است (۴، ج. ۵، ص. ۶۸۵۶، ۷۱۹۸؛ ۱۹، ج. ۴، ص. ۳۲۴).

۴. یک ویژگی «ترجمه‌ی تفسیر طبری» این است که خواننده با قیدهای زیاد زبان‌شناسی برمی‌خورد. چنین قید و اشاره‌ها را از لحاظ معنی می‌توان به دو بخش جدا نمود:

الف) قیدهای اتیمولوژی [ریشه‌شناسی]. موافق حساب ما، در تمام هفت مجلد اثر مورد تحلیل در نوزده حالت چنین قیدها به مشاهده می‌رسند: الف، لام، میم (ج. ۱، ص. ۳۷-۳۸؛ ج. ۲، ص. ۱۷۶)، حوا (ج. ۱، ص.

۴۶)، عرفات (ج. ۱، ص. ۵۳۶، ۶۷۵)، طالوت (ج. ۱، ص. ۱۳۴)، ماسوخ (ج. ۱، ص. ۱۷۴)، حواریان (ج. ۱، ص. ۱۹۶)، مسیح (ج. ۱، ص. ۲۱۱)، سر چاه بدر (ج. ۱، ص. ۲۱۲)، محمد (ج. ۱، ص. ۲۸۲، ۶۹۱)؛ (ج. ۲، ص. ۱۷۶، ۱۸۰)، جمشید (ج. ۱، ص. ۳۵۴؛ ج. ۲، ص. ۳۱۱)، آزر (ج. ۱، ص. ۴۰۰)، هشتادخانه (ج. ۱، ص. ۶۰۱؛ ج. ۲، ص. ۳۱۷)، یعقوب (ج. ۱، ص. ۶۱۵)، اسرائیل (ج. ۱، ص. ۶۱۶، ۶۵۰)، ذو الأوتاد (ج. ۱، ص. ۶۳۰)، خضر (ج. ۱، ص. ۷۵۸)، آدم (ج. ۱، ص. ۷۷۴)، اژدیهاک (ج. ۲، ص. ۶۰)، صلوة الوسطی (ج. ۲، ص. ۳۸۱).

مثلاً، مسلم است که چندی از سوره‌های قرآن با حرف‌ها آغاز می‌گردند (الم؛ الر؛ طه؛ طسم؛ یس...) در باره‌ی حروف الف، لام، میم مترجمان آورده‌اند که: «... این الف و لام و میم از حروف معجم است و اندر حروف معجم بسیار خلاف است. گروهی گویند: «الف نام خداوند است، چنانکه گویی الله. الف نخستین حروف باشد از الله و لام نام جبریل است، چنانکه لام بازپسین حرف باشد از نام جبریل. و میم محمد است، چنانکه میم میانگی از محمد» (ج. ۱، ص. ۳۷).

یا که در جای دیگر مفسران راجع به اصل کلمه‌ی محمد آورده‌اند: «و چنین گویند که صورت آدم بر مثال محمد بود، صلی الله علیه، از بهر آن‌که خدای عزّ و جلّ آدم را علیه السلام بیافرید از بهر پیغامبر ما، علیه السلام آفرید، اما سر او بر مثال میم اوّل است از نام محمد و دو دست او مثال حاست از نام محمد. و شکم و پشتش بر مثال میم دیگر است از نام محمد. و آن دو پای او بر مثال دال است» (ج. ۱، ص. ۲۸۲، ۶۹۱؛ ج. ۲، ص. ۱۷۶، ۱۸۰).

البته، نه همه چنین قیدها پایه‌ی استوار علمی دارند، ولی در مورد‌های علی‌حده بعضی شرح‌های ریشه‌شناسی که در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» آمده‌اند، به حقیقت علمی موافقت دارند. چنانچه، در اثر اصل ریشه‌ی واژه‌ی جمشید از جزء‌های جم به معنای «روشنایی» و شید «آفتاب» زبان پهلوی دانسته شده است (نک. ج. ۱، ص. ۳۵۴) که صحیح به نظر می‌رسد، زیرا در زبان فارسی باستان این عنصر لغوی به گونه‌ی *yima* (جم) *xšaēta* (شید) مورد استفاده قرار داشت.

نوع دیگر قیدهای در اثر آمده به شرح و معنی داد [معنی نمودن] عناصر لغوی تعلق دارند. حساب آماری نشان داد که در این اثر خواننده می‌تواند در ۶۵ مورد با این گونه قیدها دچار آید [روبرو شود]. (ج. ۱، ص. ۴، ۳۰، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۲، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۳۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۷۸۵، ۸۳۹؛ ج. ۲، ص. ۲۵، ۳۸، ۶۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۶۶، ۳۰۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۹، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۷۱، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۶۶، ۶۲۶، ۶۳۹، ۶۵۰، ۷۱۷، ۷۲۳، ۷۴۰، ۷۴۲، ۷۵۰).

۵. مسئله‌ی دیگر به استفاده‌ی تعداد کلمه‌های هم‌معنی دخل دارد. باید گفت که بایگاری [غنای] هر زبان را از مقدار این گونه واژه‌ها و افاده‌ها معین می‌نمایند. از روی مشاهده‌های پیشکی [پیشین] چنین به نظر می‌رسد که «ترجمه‌ی تفسیر طبری» گنجینه‌ی بی‌بهای چنین عناصر لغوی محسوب می‌شود. می‌توان حدس زد که در زمینه‌ی این گونه واژه‌ها می‌توان یک فرهنگ نامه‌ی علی‌حده‌ی واژه‌های هم‌معنی را مرتب ساخت. مثلاً، در سرتاسر اثر صفات خدای عزّ و جلّ با استفاده از واژه و عباراتی مثل احد،



یکتا، فرد، واحد، بی‌ضد، بی‌نیاز، بی‌مثل، بی‌چون، بی‌چگونه، بی‌همتا، نیرومند، ارجمند، کینه‌گش، درست‌کار، راست‌داور، بی‌مانند، قادر پادشاه (نک. ج. ۱، ص. ۲۸۲، ۴۹۹؛ ج. ۲، ۷۵۸) ذکر گردیده، در موردی اشاره می‌شود که «... مر خداوند را جلّ جلاله نود و نه نام است» (ج. ۲، ۱۲۳). در خود «ترجمه‌ی تفسیر طبری» نزدیک به بیست نام خدا، مثل ایزد تعالی (ج. ۱، ص. ۶، ۵۱، ۱۴۳، ۷۱۸؛ ج. ۲، ص. ۸)، الله (ج. ۱، ص. ۷۹۳، ۸۵۱)، ربّ (ج. ۱، ص. ۱۳، ۶۵، ۲۸۰)، پروردگار (ج. ۱، ص. ۱۳، ۳۰)، رحمن، رحیم (ج. ۱، ص. ۱۶)، خدای (ج. ۱، ص. ۳۰، ۷۱۸)، حق تعالی (ج. ۱، ص. ۳۲، ۶۵)، آفریدگار (ج. ۱، ص. ۵۸)، خداوند (ج. ۱، ص. ۶۴)، حضرت عزّت (ج. ۱، ص. ۳۳۲؛ ج. ۲، ص. ۹، ۴۷)، ربّ العزّت (ج. ۱، ص. ۱۰۰، ۳۱۷؛ ج. ۲، ص. ۳۷۲)، خالق العرش (ج. ۱، ص. ۶۴۶) ذکر شده‌اند.

بر این اساس، در اثر برای افاده‌ی مفهوم تولد شدن-هفت، برای فوتیدن چهارده، برای هلاک گردانیدن هشت عناصر لغوی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

۶. رابطه‌ی زبان «ترجمه‌ی «تفسیر طبری» با گویش‌های حاضرهای [کنونی] تاجیکی. این گونه واژه‌ها نیز در اثر مورد تحلیل زیادند. پروفیسور عبد المنان نصرالدین در یک مقاله‌ی خویش نوشته است:

«ترجمه‌های فارسی قرآن از بین سرچشمه‌ها در مورد گویش‌شناسی تاریخی بهترین مأخذ محسوب می‌شوند. در ترجمه‌های قرآن و شرح‌های فارسی، موازی‌های گوناگون لغوی، لهجه‌های مختلفی امثال ماوراءالنهری، سیستانی، ایران مرکزی، هروی، زبان فارسی محفوظ مانده‌اند» (۱۲، ص. ۳۳-۳۴).

ساده و فهما بودن زبان ترجمه‌ی رساله‌ی مورد تحلیل را از این نکته نیز خوب پی بردن ممکن است که اکثر عناصر لغوی استفاده‌شده در آن، تا حال در زبان مردم تاجیک در گردش قرار دارند. البته، همه‌ی چنین واژه‌ها امروز از لحاظ قلمروی کاربردشان یگانه نیستند: یک دسته‌ی آن‌ها در همه شیوه‌ها و لهجه‌های تاجیکی، بخش دیگر در چندین گویش‌ها و سلسله‌ی سوّم در یک یا دو لهجه‌ی معین مستعمل هستند.

چنانچه، اگر واحدهای لغوی حالی (در اثر به معنای "درحال")، زهره امروز بیشتر در گویش شمالی کاربست می‌شده باشند [کاربرد دارند]، پس کلمه و افاده‌های نوع خُنبیدن، یک نیمه تنها خاص گویش جنوبی زبان تاجیکی محسوب می‌شوند:

و از بهر آن خدای، عزّ و جلّ او را "مسیح" نام کرد که هر کجا دست برنهادی، هر درد و رنج و بلا که بودی، حالی شفا یافتندی و درست گشتندی به قدرت حق تعالی (ج. ۱، ص. ۲۱۱).

و چون ابرهه (را) چشم بر عبدالمطلب افتاد، حالی حرمت او را از تخت فرو آمد و بر جامه بنشست... (ج. ۱، ص. ۳۰۸).

پس، الیاس علیه السلام، دعا کرد و از حق تعالی اندرخواست و خدای عزّ و جلّ دعای او اجابت کرد و حالی ابر را فرمان داد و ابری برآمد و باران از آن دریستاد (ج. ۱، ص. ۳۷۲).

و با آن زن همی‌بود و هیچ زهره نداشتی که بیرون آمدی از بیم آدم (ج. ۱، ص. ۳۵۰).

و پیغامبر، علیه السلام خدیجه را زن کرده بود و از آن مال و خواسته‌ی او خرج همی‌کرد و مردمان مکه از بیم ابوطالب هیچ کس زهره نداشت که با او مخاصمت کردی (ج. ۲، ص. ۱۳).

و خدای خواهد که توبه دهد بر شما و خواهد آن کس‌ها که متابعت کنند شهوت‌ها که **بخنید-خنیدن** بزرگ (ج. ۱، ص. ۲۵۳).

پس، طالوت مر داود را گفت که: «اگر این کار به دست تو برآید، من ملکت خویش **یک نیمه** ترا دهم و دختر خویش به زنی به تو دهم» (ج. ۱، ص. ۱۳۷).

و چون به آسمان پنجم رسیدم، فرشتگان را دیدم در آن‌جا، یک نیمه‌ی ایشان از برف و یک نیمه‌ی از آتش (ج. ۱، ص. ۱۶۲).

تحلیل و مقایسه نشان می‌دهد که برخی از این گونه واحدهای لغوی در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» در دو شکل موازی [مترادف] استفاده گردیده، یکی از چنین گونه‌ها حالا در گویش جنوبی بدون تغییر شکل، گردش می‌کند، ولی موازی دیگر در گویش شمالی با تحوّل جزئی شکلی به طور فعال مورد استفاده قرار دارد. چنانچه، در اثر مورد تحلیل، در اجرای وظیفه‌ی جانشین صاحبی [ملکیت] که با اضافه آمدن، منسوبیت را افاده می‌نماید، موازی‌های آن و این به کار رفته‌اند: **آنکه چون خدای، عزّ و جلّ آدم را بیافریده بود گفت: «یا آدم، بدان که من ابلیس را از بهر تو براندم و به لعنت کردم و ابلیس دشمن تو است و آن جفت تو حوا»** (ج. ۱، ص. ۴۶).

و این قصه‌ی موسی و هارون، علیهما السلام، است و آن فرعون (ج. ۲، ص. ۵۷).

گفت: «این برادر من است و وی را نود و نه میش هست و مرا میشکی است و طمع در این من نیز کرده است و می گوید که : این نیز مرا ده» (ج. ۲، ص. ۱۱۱).

حق تعالی قربان هاییل بپذیرفت و این قابیل نپذیرفت و قابیل حسد برد بر هاییل از بهر قربان و هاییل را بگشت (ج. ۱. ص. ۱۸۳).  
قیاس و مقابله‌ی کاربرد هر دو موازی نشان می‌دهد که شکل آن (نک. ج. ۱. ص. ۴۶، ۹۶، ۹۹، ۲۱۷، ۶۲۰؛ ج. ۲، ص. ۵۷) نسبت به گونه‌ی این امتیاز داشته است.

چندی از عناصر لغوی در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» مستعمل حالا در لهجه‌های تاجیکی بدون تحولات شکل و معنی با همان گونه و سمانتیک [علم زبان‌شناسی] کهنه‌شان پابرجا مانده‌اند. شاهد چنین اندیشه‌رانی‌ها می‌تواند واژه‌های حائت (باغ اطرافش دیوار کرده شده)، خالی بودن (آزاد بودن)، سخت کردن (محکم نمودن) باشند:

پس، آن‌جا حائتی بود در پهلوی بقیع و اندر آن حائت گورستان جهودان بود. و نام آن حائت حشر کوکب بود و میان آن حائت و میان گورستان مسلمانان دیواری بود. و عثمان، رضی الله عنه، بدان حائت اندر دفن کردند، به پهلوی دیوار (ج. ۲، ص. ۲۲۸).

و دستوری می‌خواستند گروهی از ایشان از پیغامبر همی گفتند که: «خانه‌های ما خالی است و نیست آن خالی نه همی خواستند، مگر گریختن» (ج. ۲. ص. ۲۵۷).

پس به حصار اندرشدند و به در حصار سخت کردند و پیغامبر، صلی

الله علیه، بیست روز بر در آن حصار بنشست ... (ج. ۱، ص. ۵۵۱).  
 همچنانکه که قبلاً تأکید گردید، چنین عناصر لغوی از لحاظ دایره‌ی  
 گسترششان در گویش‌های کنونی تاجیکی همسان نیستند. مثلاً از بین سه  
 واژه‌ی ذکر شده امروز کلمه‌ی حائت بیشتر در لهجه‌ی اسفره معمول است.  
 مقصوداف به معنای «میدان؛ میدانچه» مستعمل بودن واژه‌های حائت، حائتچه  
 را در لهجه‌ی یادشده به قید آورده است (نک. ۸، ص. ۲۲، ۱۲۲؛ و نک. ۲۱،  
 ص. ۵۴).

بخش دیگر لکسیکه [واژگان] «ترجمه‌ی تفسیر طبری» را آن‌هایی  
 تشکیل می‌دهند که امروز در گویش‌های مختلف تاجیکی با تحولات معین  
 شکلی، گردش دارند. به سلسله‌ی چنین عنصرهای لغوی سندوس (به شکل  
 سندوف در خجند)، بلبله (ولوله در اکثر لهجه‌ها)، راستان (آستانه در اکثر  
 لهجه‌ها)، بررفتن (برفتن در اسفره) نبادا (نوادا در بعضی لهجه‌ها)، نماز شام  
 (نماشام در اکثر لهجه‌ها)، نماز دیگر (نمازگر یا نمازیگر در اکثر لهجه‌ها) و  
 مانند این‌ها را می‌توان منسوب دانست:

و باشد زبر ایشان جامه‌های سندوس سبز و دیباهای تُنک ... (ج. ۲،  
 ص. ۶۹۵). و در زبان‌های خلق بلبله درافتاد، چنانکه هیچ کس زبان خویش  
 باز نمی‌دانست (ج. ۱، ص. ۴۲۱).

و عذاب فرعون آن بودی که مردم راستان بازخابانیدی و چهارمیخ به  
 دست‌ها و پای‌ها فرو بردی و او را به زمین بدوختی، تا بدان عذاب اندر  
 بمردی (ج. ۱، ص. ۶۲۹).

و چون اسماعیل به کوه بررفت، کوه بلرزید و اسماعیل بترسید و

گفت: «یا پدر، این کوه چرا همی لرزد؟» (ج. ۱، ص. ۳۵۹).

و ابوبکر سخت می‌ترسید که نبادا که کسی را خبر بباشد و ایشان را دریابد (ج. ۱، ص. ۳۲۰).

و نماز شام بود که به در خانه رسیده بود و مادرش به برادرش هارون و خواهرش مریم هر سه مانده بودند و به خانه بودند و طعامی همی خوردند (ج. ۲، ص. ۱۶۵).

و آن روز آن بنی اسرائیل هیچ خلق طعام نخورده بودند و وقت نماز دیگر نزدیک آمده بود ... (ج. ۱، ص. ۴۴۹).

بعضی چنین واحدهای لغوی امروز "لباس" ترکی به بر کرده‌اند. واژه سونیش از جمله‌ی همین گونه واحدهای لغوی است. در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» کلمه‌ی مذکور به معنای «ریزه‌های فلزات، زر، آهن» مورد استفاده قرار گرفته است:

و نیز گویند که آن زن سونیش زر به خورد حسن داد، تا جگرش بدان اندر تباه شد و بدان اندر از دنیا برفت (ج. ۲، ص. ۲۳۷).

حالا در زبان یک قسم مردم تاجیک عنصر لغوی سویمیش، سویمیش کردن در بیان معنای «به هم اندکی رسیدن دو چیز»، «کمی زخمی شدن جسم در نتیجه‌ی رسیدن آلات یا اسباب روزگار» و مانند این‌ها به کار می‌رود: کارد کمک دستش سویمیش کرس.

در گویش‌های کنونی تاجیکی نه تنها کلمه‌های علی‌حده، بلکه باز یک دسته واحدهای فرزیالوژی [عبارت شناسی] در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» مستعمل نیز محفوظ مانده‌اند. این را می‌توان در مثال افاده‌های ریخته‌ی بو

شنیدن (حس کردن با عضو شامه، درک کردن، پی بردن)، با خدا انداختن (حالا «به خدا سپردن» هنگام غضب گفته می‌شود)، حاجت کسی را برآوردن (حالا «مهم کسی را برآوردن» به معنای "کسی را از وضع دشوار بیرون آوردن")، سخن گردانیدن (حالا «گپ گردانیدن» به معنای «بحث کردن»)، راست آمدن (موافق بودن)، دروغ بافتن (گپ دروغ گفتن)، به سخن ایستادن (حالا «به گپ خود ایستادن» به معنای «وعده‌خلافی نکردن») و ده‌ها واحد دیگر استوار مشاهده نمود:

و پس ایشان هر کجا بوی نان شنیدندی، دانستندی که الیاس آن جایگاه است که هیچ خلق دیگر را از غله و آرد هیچ نمانده بود، مگر او را (ج. ۲، ص. ۳۷۰).

من این کار با خدای تعالی انداختم و این حوالت با او کردم.. (ج. ۲، ص. ۴۵).

پس سر بر سجود نهاد و دعا کرد و خدای عزّ و جلّ را بدان نام بزرگ بخواند و آن تخت بلقیس را بخواست و خدای عزّ و جلّ حاجت وی برآورده گردانید و همان ساعت آن عرش بلقیس آن جایگاه در پیش سلیمان، علیه السلام نهاده آمد... (ج. ۲، ص. ۱۳۸).

موسی آن هفتاد مرد که با وی به مناجات رفته بودند، بیاورد و از ایشان گواهی خواست و ایشان سخن خدای تعالی بگردانیدند و گواهی راست بی‌ندادند (ج. ۱، ص. ۷۰).

پس، طالوت آن زره را بر جمله‌ی سپاه خویش درمی‌پوشید و بر بالای هیچ یکی راست نمی‌آمد (ج. ۱، ص. ۱۳۶).

و آن زره بیاوردند و اندر وی پوشانیدند و بر بالای وی راست آمد  
(ج. ۱. ص. ۱۳۶).

و کیست ستمکارتر از آن که بافت بر خدای دروغ یا گفت (ج. ۱. ص. ۳۸۹).  
و آن کافران مگه ستمکارانند و بر آن سخن بی استند (ج. ۲. ص. ۵۵۲).  
تحلیل درجه‌ی کاربرد چنین واحدهای زبانی نشان می‌دهد که همه‌ی  
آن‌ها به طور برابر مورد استفاده قرار نداشته‌اند. از بین چنین افاده‌های ریخته  
از همه بیشتر عبارت "بو شنیدن" کاربرد گزیده است (نک. ج. ۱. ص.  
۱۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۸۲۲؛ ج. ۲. ص. ۳۷۰).

در ارتباط به استفاده‌ی افاده‌ی آخر ذکر یک نکته مهم به نظر می‌رسد.  
حالا در دایره‌ی زبان ادبی گردش نداشتن بو شنیدن، بعضی محققان را به  
اندیشه وادار کرده است. آن‌ها از جانب بعضی شاعران و نویسندگان معاصر  
استفاده شدن این افاده را خلاف منطق بیان به شمار آورده‌اند (نک. ج. ۶، ص.  
۳۹؛ ۱۵، ص. ۲۵۹).

از مورد فاکتولوژی «ترجمه‌ی تفسیر طبری» معلوم می‌گردد که چنین  
افاده‌ای "خلاف منطق بیان" عمر بیش از هزارساله داشته است.  
یک ویژگی دیگر زبان اثر مورد تحلیل همین است که در آن یک دسته  
واژه‌ها به یک یا یک چند معنایی مستعمل گردیده‌اند که چنین معنی‌ها در زبان  
ادبی حاضره‌ی [کنونی] تاجیکی معمول نیستند، ولی در شیوه و لهجه‌های  
تاجیکی بسا سیراستعمالند [پر استعمالند]. به حیث دلیل می‌توان فعل رفتن را  
ذکر نمود. واژه‌ی مذکور در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» به معانی ذیل استفاده  
گردیده است:



(ا) مانند بودن، شباهت داشتن:

... یاران پیغامبر، علیه السلام همه قوی بودند، و لیکن لختی به حبشه رفته بودند. (۳، ۱، ص. ۲۷۰).

(ب) گذشتن، پس سر شدن:

و چون دو سه روزی رفته بود، خلق انبوه بر عیسی گرد آمده بودند و در میان بیابان بود و هیچ آبادانی نبود که طعامی یافتندی (ج. ۱. ص. ۳۷۷).

(ج) زدوده شدن، برهم خوردن:

پس، آنگه آفتاب و مهتاب هر دو از مغرب برآیند و روشنایی از ایشان رفته باشد و در توبه بسته باشند (ج. ۲. ص. ۶۶۰).

به سلسله‌ی این گونه عناصر لغوی باز می‌توان کلمه و افاده‌هایی را امثال **بالا** (به معنای "کوه" ج. ۱. ص. ۳۲۵، ۳۳۴؛ حالا «شمال بالا» می‌گویند)، **دم** (پس، عقب ج. ۲. ص. ۴۸۵؛ حالا در گویش جنوبی: ای دُم من بیا)، **دست** (به معنی "سمت": ج. ۱. ص. ۱۶۱؛ ج. ۲. ص. ۲۷۰، ۵۳۱)، **زدن** (به معنای "غارت کردن" ج. ۱. ص. ۱۲۱، ۲۱۷) **برآوردن** (به معنی "بنا کردن" - ج. ۱. ص. ۱۴۵، ۶۸۱؛ ج. ۲. ص. ۳۰۱، ۳۸۸) **برآمدن** (به معنی "بنیاد شدن، ساخته شدن" ج. ۱. ص. ۶۸۰) شامل ساخت.

از ذکر چند نکته‌ی فوق مسلم می‌گردد که دسته‌ای معین از واژه‌ها و عبارات کهنه در جریان انکشاف [رشد] بعدی زبان، راه یگانه و واحد تحولات را پس سر نکرده‌اند [پشت سر نگذاشته‌اند] و هر کدامی تحت تأثیر عامل‌های عینی و ذهنی زینه‌های [پله‌های] گوناگون تغییرات را طی نموده، با

همین ویژگی خود در گویش‌های تاجیکی محفوظ مانده‌اند.

۷. در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» عناصر شکل‌ساز صرفی و نحوی به کار رفته‌اند که برابر [در کنار] عمومیت داشتن با زبان حاضره [کنونی] باز بین آن‌ها تفاوت‌های نظرسی نیز دیده می‌شوند.

به طور اجمال آن‌ها را می‌توان چنین گروه‌بندی نمود:

الف) ضمیمه گردیدن پسوند آن به کلماتی که با صداناک [صدادار]آ به آخر رسیده‌اند: داناآن (ج. ۱، ص. ۱۷۶، ۸۳۰)، ترساآن (ج. ۱، ص. ۱۱۰؛ ج. ۲، ص. ۲۱۱)، علماآن (ج. ۲، ص. ۷۶)، ناییناآن (ج. ۱، ص. ۴۳۱؛ ج. ۲، ص. ۱۰۳، ۲۴۵)، شکیباآن (ج. ۱، ص. ۵۰۰؛ ج. ۲، ص. ۳۴۹)، پیشرواآن (ج. ۱، ص. ۵۰۷)، سرهواآن (ج. ۱، ص. ۵۰۷)، همتاآن (ج. ۲، ص. ۴۲۴).

ب) گونه‌ی ویژه‌ی ذکر شماره‌ها: نه و نود (یعنی نود و نه ج. ۲، ص. ۳۷۶)، هفتاد هزار و هفت هزار و هفت صد و یک (یعنی ۷۷۷۰۱ ج. ۱، ص. ۸)، سه هزار سال و سی صد سال (۳۳۰۰ سال ج. ۱، ص. ۸۲).

در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» کلمه‌ی یکی برای افاده‌ی چهار شماره‌ی ترتیبی آمده است: و بفرمود، تا پنج بت به صورت جمشید بساختند: یکی (یکم) از زر و یکی (دوم) از آهن و یکی (سوم) از روی و یکی (چهارم) از برنج... (ج. ۱، ص. ۳۵۶).

یا که در اثر نام‌برده حالت‌های زیاد استفاده‌ی شماره‌ی مقداری به جای شماره‌ی ترتیبی به نظر می‌رسد: و هم به آسمان چهار (یعنی چهارم) یکی فرشته دیدم باسهم.. (ج. ۱، ص. ۷۳۴).

چند سطر پایان‌تر در این وظیفه خود واژه‌ی چهارم به کار رفته است: و

نیز به آسمان چهارم همه ارواح‌های پیغامبران آن‌جا دیدم (ج. ۱، ص. ۷۳۴).  
 (ج) فعل‌های اثر مذکور نیز با بسیار ویژگی‌های استفاده‌اشان از آثار دیگر  
 زمان سامانیان با دوران بعدی فرق می‌کنند. چنانچه به جای فعل با واسطه به  
 کار رفتن فعل بی‌واسطه، بر عوض طرز مفعول، کاریست شدن طرز فاعل به  
 جای طرز جاری است مورد استفاده قرار گرفتن زمان گذشته‌ی فعل، استفاده  
 زیاد صیغه‌ی دعا، در فاصله‌ی معین آمدن عنصرهای شکل‌ساز فعل از واژه‌ی  
 اساسی و غیره‌ها از جمله آن‌هایند.

(د) کلمه‌سازی‌های نادر. در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» تعداد زیادی  
 کلمه‌های ساخته، مرکب یا آمیخته دچار می‌آیند [به چشم می‌رسند] که در  
 ادبیات کلاسیکی نظیر آن‌ها کم به نظر می‌رسند. در دوره‌ی حاضره‌ی انکشاف  
 [کنونی رشد و توسعه] زبان تاجیکی باشد، این گونه واژه‌ها قریب که استفاده  
 نمی‌شوند:

گاه: بسترگاه (ج. ۱، ص. ۱۱۸، ۱۷۶)، گرم‌گاه (ج. ۱، ص. ۳۲۸)،  
 واشدن‌گاه (ج. ۱، ص. ۴۹۱)، درآوردن‌گاه (ج. ۱، ص. ۸۵)، بودن‌گاه (ج. ۲،  
 ص. ۵۶)، وادی‌گاه (ج. ۲، ص. ۷۲۴)؛  
 مند: یارمند (ج. ۱، ص. ۲۸۷)، حق‌مند (ج. ۱، ص. ۵۰۸)، آگاه‌مند (ج. ۱،  
 ص. ۵۰۸)؛

اینه: پسرینه (ج. ۱، ص. ۴۸۵)؛

زار: پایچه‌زار (کفش-ج. ۲، ص. ۱۳۹)؛

استان: چرااستان (چراگاه ج. ۲، ص. ۷۲۰).

در اثر کلمات عجیب مرگب و آمیخته، مثل گوسپندسرای (ج. ۱، ص. ۶۷۸)، برتنی (حالا فروتنی هست، ولی برتنی نیست. ج. ۱، ص. ۷۱۹) به نظر می‌رسند.

(و) با قاعده‌ی جمع‌بندی عربی به زبان تاجیکی گذشتن واژه‌های عربی. آکادمیسین محمدجان شکوری تأکید کرده است که به این شکل عنصرهای لغوی (مثل اطراف، احوال) همراه نمودن پسوند "ها" درست نبوده، خودداری از آن بهتر است (نک. ۲۲، ص. ۲۶۹). او در جای دیگر تأکید کرده است که بعضی چنین جمع‌های عربی دوباره (اخبارات)، سه‌باره (اخبارات‌ها) جمع بسته می‌شوند (نک. ۲۲، ص. ۲۶۹-۲۷۰). مشاهده‌ها نشان می‌دهند که چنین طرز استفاده این گروه عناصر لغوی در تاریخ زبان تاجیکی عمر بیش از هزارساله دارند: کتب‌ها (ج. ۲، ص. ۳۰۱)، نواحی‌ها (ج. ۲، ص. ۲۰۲)، عمالان (ج. ۲، ص. ۲۱۳، ۲۱۸)، ملوکان (ج. ۲، ص. ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۱۹۳)، حوالی‌ها (ج. ۱، ص. ۶۳۸).

بعضی چنین کلمه‌ها در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» در دو یا سه شکل آمده‌اند:

اطراف (ج. ۲، ص. ۵۵۳) اطراف‌ها (ج. ۱، ص. ۳۴۰)، احوال (ج. ۱، ص. ۲۱۴، ۴۰۱؛ ج. ۲، ص. ۱۶۶) احوال‌ها (ج. ۱، ص. ۱۶۵)، خبرها (ج. ۱، ص. ۲۸۶؛ ج. ۲، ص. ۱۲۵، ۳۵۵) اخبار (ج. ۲، ص. ۳۸۱) اخبارها (ج. ۱، ص. ۵۳۲؛ ج. ۲، ص. ۱۹۰، ۲۵۶)، منزل‌ها (ج. ۲، ص. ۳۴۱) منازل (ج. ۲، ص. ۳۴۱) منزل‌ها (ج. ۲، ص. ۳۴۱).

هنگام با شماره‌ها آمدنشان چنین کلمه‌ها گاه به شکل تنها [مفرد] و گاه

به گونه‌ی جمع آمده‌اند: بیست و هشت منزل (ج. ۲، ص. ۳۴۱) بیست و هشت منازل (ج. ۲، ص. ۳۴۲).

معلوم می‌شود که این گونه کاربرد واژه‌های عربی در ادبیات کلاسیکی معمول بوده است.

نکته‌ی دیگر به کلمه‌هایی دخل دارد که خود مفهوم مکان را افاده می‌کنند، ولی به آن‌ها تکراراً پسوندهای مکان‌ساز همراه می‌گردند. یکی از چنین پسوندها «گاه» است. در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» برای ادای مفهوم مکان، جای، موضع زیست جای واژه‌ی منزل (ج. ۱، ص. ۵۳۸، ۵۴۳) و مورد دیگر کلمه منزل‌گاه (ج. ۱، ص. ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷؛ ج. ۲، ۳۰۸) کاربرد گردیده است. از نگاه حسن سخن به چنین واژه‌ها ضمیمه کردن پسوندهای سازنده‌ی مفهوم مکان درست نیست، ولی حیرت‌آور است که آن‌ها در ادبیات کلاسیکی گسترش پیدا نموده‌اند که مؤلفان فرهنگ نامه‌ها از خصوص برزیاد بودن آن‌ها قید و اشاره‌های علی‌حده‌ای دارند (نک. ۱۷، ص. ۲۱-۲۲). چنین طرز استفاده‌ی کلمه‌ها در آثار دیگر این دوره نیز معمول بوده است. دانشمند ایرانی محمود شفیع‌ی کاربرد چنین شکل کلمه‌ها را یکی از ویژگی‌های بارز زبان «شاهنامه»‌ی فردوسی به شمار آورده است (نک. ۸، ص. ۱۷۸).

ز) عبارت سازی‌های خاصه‌ی «ترجمه‌ی تفسیر طبری». معلوم است که در ترکیب عبارات اضافی زبان تاجیکی عادتاً هنگام در شماره‌ی جمع آمدن معین‌شونده، معین‌کننده در شکل تنها [مفرد] استفاده می‌گردد، ولی در اثر مورد تحلیل، بیرون از این قاعده در بسیار موارد برابر معین‌شونده به گونه‌ی جمع استفاده گردیدن معین‌کننده نیز دیده می‌شود: **بزرگان جبّاران** (ج. ۱، ص. ۸۱)،

صومعه‌داران ترسانان (ج. ۱، ص. ۵۱۳)، مردان منافقان (ج. ۱، ص. ۵۱۸)،  
فرشتگان نیکان (ج. ۱، ص. ۷۰۲)، دوستان راستگویان (ج. ۲، ص. ۳۷)،  
اسبان نیکان (ج. ۲، ص. ۳۷۷)، سپیدان بزرگ‌چشمان (ج. ۲، ص. ۵۶۵)،  
حوران سیاه‌چشمان آراستگان (ج. ۲، ص. ۵۶۵)، کافران تباہکاران (ج. ۲،  
ص. ۷۰۷).

از روی مشاهده‌ی ما، چنین عبارت‌سازی‌ها در اثر مورد تحلیل در چهل  
و دو مورد دچار می‌آید [به چشم می‌رسد]. (نک. ج. ۱، ص. ۵، ۸۱، ۱۸۶،  
۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۹، ۴۶۱، ۵۰۴، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۲۳، ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۸۶، ۷۰۲، ۷۲۳،  
۸۰۵، ۸۲۴؛ ج. ۲، ص. ۱۶، ۳۲، ۳۷، ۵۰، ۷۶، ۱۴۷، ۲۶۰، ۳۷۷، ۴۶۶، ۴۹۶،  
۵۵۳، ۵۶۵، ۵۷۰، ۵۸۱، ۵۸۸، ۶۰۰، ۶۱۸، ۶۴۴، ۶۴۶، ۷۰۷، ۷۲۱، ۷۵۳).

چنین عبارت‌سازی‌ها را تنها نتیجه‌ی تأثیر زبان عربی حسابیدن درست  
نیست، زیرا آن‌ها در متن‌های پارسی میانه نیز دچار می‌آید [به چشم می‌رسد]:

(senān anōšagān; avešān mustomandān

brādarān...)

«ترجمه‌ی تفسیر طبری» مأخذ مهمی در شناخت قرآن و قواعد دین محسوب  
یافته، انعکاس‌کننده‌ی رابطه‌ی زبان روزگار سامانیان با دو دوران دیگر: عهد تا  
اسلامی [پیش از اسلام] از یک طرف، و قرون وسطی [تقسیم بندی اروپایی  
تاریخ] و زمان بعدانقلابی [منظور انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی روسیه است] از  
جانب دیگر، به شمار می‌آید.

### منابع و پی نوشت:

- [رقم راست در ارجاعات متن، اشاره به شماره‌ی منبع یا ماخذ مذکور در ذیل و رقم چپ، شماره‌ی صفحه‌ی کتاب است].
۱. عزیزالله جوینی. ترجمه‌ی «تفسیر طبری» و تأثیر آن در حفظ و گسترش زبان فارسی، یادنامه‌ی طبری. تهران. ۱۳۶۹. ص. ۶۰۱-۶۰۸.
  ۲. بهار، محمدتقی. ترجمه‌ی «تاریخ طبری»، یادنامه طبری. تهران. ۱۳۶۹. ص. ۵۳۱-۵۴۵.
  ۳. بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. جلد‌های اول و دوم چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶.
  ۴. دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه. جلد ۱. تهران. ۱۳۳۷؛ جلد ۵. تهران. ۱۳۷۳.
  ۵. اسماعیل حاکمی. بررسی ادبی «ترجمه‌ی تفسیر طبری» // یادنامه طبری. تهران. ۱۳۶۹. ص. ۶۳۱-۶۴۳.
  ۶. کمال الدین اف ب. حسن بیان. دوشنبه: معارف، ۱۹۸۹.
  ۷. کریم کشاورز. هزار سال نثر پارسی. جلد ۱. تهران: سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۴۵.
  ۸. مقصوداف ت. لیکسیکه و فرزیالوژی شیوه‌های تاجیکان اسفره. دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۷.
  ۹. مهدی محقق. ترجمه‌ی «تفسیر طبری» // یادنامه طبری. تهران. ۱۳۶۹. ص. ۷۳۵-۷۵۳.
  ۱۰. محمود شفیعی. «شاهنامه» یا دستور زبان فارسی بر پایه‌ی «شاهنامه». تهران. ۱۳۴۸.
  ۱۱. محمدجاوید صباغیان. زبان ترجمه در «ترجمه‌ی تفسیر طبری» // یادنامه‌ی طبری. تهران، ۱۳۶۹. ص. ۳۸۵-۵۹۹.
  ۱۲. Насриддинов А. Филологическая ценность

персидских переводов священного Корана X-XII вв. // Центрально-азиатский регион: Прошлое и настоящее. Алматы. ۲۰۰۶. –С. ۳۳–۳۴.

۱۳ Основы иранского языкознания. Новоиранские языки. -М.: Наука, ۱۹۸۳.

۱۴. صمیم‌الدین اف د. واژه‌شناسی زبان فارسی میانه. دوشنبه. ۲۰۰۱.

۱۵. سیف‌الله اف. ارکان سخن. دوشنبه: معارف، ۱۹۸۵.

۱۶. سیایف ب. تشکل جانشین‌ها در زبان تاجیکی. دوشنبه: عرفان، ۲۰۰۲، ۴۹۵س.

۱۷. ترجمه‌ی «تفسیر طبری». تهیه، توضیحات و تعلیقات سلیم اف و دیگران.

جلدهای ۱ و ۲. خجند: نور معرفت، ۲۰۰۷.

۱۸. فریدون تقی‌زاده طوسی. برخی نکات دستوری و واژگانی در «ترجمه‌ی تفسیر

طبری»، یادنامه‌ی طبری. تهران. ۱۳۶۹. ص. ۵۵۹-۵۸۵

۱۹ Фасмер М. Этимологический словарь русского языка. Том ۴. – М.: Прогресс, ۱۹۸۷, ۸۶۰с.

۲۰. حسن‌اف. ذکر نقص سخن در واژه‌نامه‌های کهن. خجند. ۲۰۰۱. ۴۱ ص.

۲۱. حسن‌اف. عنصرهای لغوی و صرفی و نحوی آثار سده‌های ۱۰-۱۳ در گویش

شمالی (بخش فرغانه غربی). خجند: نور معرفت، ۲۰۰۳. ۲۵۶ ص.

۲۲. شکوراف محمدجان. هر سخن جای و هر نکته مقامی دارد. دوشنبه: عرفان،

۱۹۸۵. ۳۶۶س.